

زنی با کفش‌های آهنی

سولماز احدی
عکاس: رضا بهرامی

مسیر

گپ و گفتی با خانم سیده فاطمه مقیمی
رئیس شرکت حمل و نقل و کشتیرانی

● اولین زن موفق به ثبت شرکت در صنعت حمل و نقل
بین‌المللی و کشتیرانی شد؛

● عضویت هیئت نمایندگان اتاق بازرگانی؛*

● اولین زن عضو شورای مدیریت اتاق بازرگانی تهران (در تاریخ

۱۳۰ ساله اتاق بازرگانی)، عضو هیئت رئیسه آن هم شد؛

● کارآفرین برتر کشور در صنعت حمل و نقل (چندین سال)؛

● ایجاد کنندهٔ تشکلهای کارآفرینی زنان؛

● رئیس هیئت مدیرهٔ کانون زنان بازرگان ایران؛

● کارآفرین برتر جهان اسلام در سال ۲۰۱۲ از طرف بانک

توسعهٔ اسلامی؛

و یک عالمه عنوان و موفقیت دیگر، که اگر بخواهیم همهٔ

آنها را بنویسیم، جا برای حرف دیگری باقی نمی‌ماند.



دفترچهٔ قرمزی دارد که
کارهای روزانه‌اش را در آن
می‌نویسد: جلسه‌ها، مصاحبه‌ها،
سفرها و ... ورق‌های دفترچه تند
و تند سیاه می‌شوند. برنامه‌ها از
هفت صبح شروع می‌شوند تا آخر
شب، به زودی این صفحه‌های
سفید تمام خواهند شد و او یک
دفترچهٔ دیگر برخواهد داشت.
راستی این چندمین دفترچهٔ
اوست؟

کودکی

- پدر و مادرم معلم بودند و وضع مالی متوسطی داشتیم.
خانه‌مان یک حیاط داشت با حوضی در وسط، که می‌توانستم
دور آن دوچرخه سواری کنم. بازی‌های هیجان‌انگیز مثل فوتبال و
رانندگی را هم دوست داشتم. دلم می‌خواست در آینده یک پزشک
شوم، بهترین پزشک دنیا!

نوجوانی

- علاقه به پزشکی در

دبیرستان هم با من بود. دوست داشتم
جراح مغز یا قلب بشوم. در فرم انتخاب رشتهٔ
دانشگاه، همهٔ خانه‌های خالی را با پزشکی پر
کردم، به جز یک جا، که نوشتم: مهندسی عمران.
جواب کنکور هم همان بود: «مهندسی عمران»!
خیلی ناراحت بودم. آیا این آخر راه من
بود؟ آیا همه چیز تمام شده بود؟

۴

نوجوان
۱۳۹۴

جوانی

- در صف تلفن عمومی ایستاده بودم تا برای کار به چند شرکت زنگ بزنم. آن سالها برای یک مهندس عمران خانم شغلی وجود نداشت. با دختری که کنارم بود سر صحبت را باز کردم. او شماره شرکتی را به من داد که نیاز به مترجم داشت. چون به زبان انگلیسی تسلط داشتم خیلی زود مترجم آن شرکت حمل و نقل شدم. شغل و تحصیلاتم همسو نبودند. آیا شکست خورده بودم؟

- به صنعت حمل و نقل علاقمند شدم و تصمیم گرفتم شرکتی برای خودم داشته باشم. هیچ کس یک خانم را به عنوان رئیس یک شرکت حمل و نقل قبول نمی کرد. ولی من می خواستم این اجازه را از جامعه بگیرم. پس کفش های آهنین پوشیدم و راه افتادم. در آزمون های زیادی شرکت کردم و حتی مجبور شدم دوباره دانشگاه بروم و مدیریت حمل و نقل بخوانم. دو سال بعد توانستم مجوز کارم را از وزارت راه بگیرم. من «توانستم»، چون «می خواستم». این آغاز مسیرم بود.

- روزی که شروع به کار کردم، فقط یک اتاق داشتم و خودم مدیر و منشی و آبدارچی اش بودم. پسر هم به دنیا آمده بود و من باید همان جا بر روی یک تخت چرخدار از او هم مراقبت می کردم. کم کم فعالیت هایم را بیشتر کردم و چند نیرو استخدام کردم. بعد از مدتی مجوز کشتیرانی هم گرفتم. خیلی زود برای شرکت نمایندگی هایی در شهرهای ایران و چند کشور دیگر دایر کردم. چند سال بعد دخترم به دنیا آمد، من تلاشم را بیشتر کردم تا در کنار کارهای زیادم، مادر خوبی هم باشم. سال ها طول کشید تا مدیران صنعت حمل و نقل به من اعتماد کنند. حالا دو مدرک فوق لیسانس و یک دکترای دارم. با مدیریت زمان و بدون کمک دیگران کارهای خانم را انجام می دهم. آشپزی، نظافت، شست و شو و ... درست مثل یک زن خانه دار!

راه زیادی آمده ام و روزهای سختی را گذرانده ام، ولی خسته نیستم. در ۵۷ سالگی بیشتر از ۱۸ ساعت در روز کار می کنم، چون هنوز کارهای زیادی هست که می خواهم انجام بدهم. اعتقاد دارم انسان خاصی هستم و دنیا به من نیاز دارد. این بزرگ ترین منبع انرژی ام است.

